

معشوق رحیم

2012/12/22

دیالوگ

اگرچه در زبان فارسی میشود گفتگو را به جای واژه دیالوگ بکار برد که از جمع دو واژه یونانی "دای" یا "دیا" یعنی دو (یا توسط و یا از طریق) و لوگوس یعنی کلمه، زبان یا دلیل ساخته شده است. اما مفهوم این مقوله در زبان مادر و زبان های دیگر اروپایی بسیار عمیق تر و گسترده تر از تبادله ی معمولی پیام ها یا گفتگو هایی میباشد که روزمره بین مردم صورت میگیرد.

به عقیده ی مارتین بوبر فیلسوف اتریشی دیالوگ یکی از سنگ بنا های اساسی و موثر هر جامعه را تشکیل میدهد.

بوبر یک دیالوگ واقعی را چنین توصیف میکند. "... بدون در نظر داشتن حالت سکوت، و یا گفتگو... جایی که هر یک از شرکت کننده گان، طرف و یا طرف های مقابل خود را در حالت موجود و ویژه شان به منظور ایجاد یک رابطه ی دو جانبه، زنده و حیاتی بین خود و آنها در نظر داشته باشند."

این نوع ارتباط و یا تبادله افکار برای طرف های شرکت کننده در گفتگو این امکان را میدهد تا تغییری را در طرف مقابل

بوجود بیاورد، و یا هم خود تغیر بخورد. اما متاسفانه از چیزی که ما بسیار ترس داریم همین تغیر خوردن است، نه تنها ترس داریم، بلکه وارد آمدن هر نوع دگرگونی در شبکه ی باورهای خود را شرم و ننگ هم میدانم و بعضاً افتخار میکنیم اگر که موفق شده باشیم این باور ها را همانگونه که بیست و یا سی سال و یا هزار سال قبل بوده اند هنوز هم دست نخورده و فارغ از هر نوع گزند روز گار به آینده گان انتقال داده بدهیم.

به نظربوبر دو نوع برقراری ارتباط یا گفتگو میتواند وجود داشته باشد. یکی رابطه ی من- تو و دیگری هم رابطه ی من- آن . فقط شکل اولی (رابطه ی من – تو) است که توانایی خلق یک دیالوگ را دارد. دراین نوع رابطه زمانی که وارد یک گفتگو میشویم طرف مقابل را به عنوان یک فرد و یا به قول کانت به مثابه هدف تجربه میکنیم، نه وسیله. که برقراری این نوع رابطه تقاضای یک احترام متقابل را میکند. اما در یک رابطه ی من- آن طرف های شرکت کننده در گفتگو سعی میکنند تا برای رسیدن به یک هدف خاصی جانب مقابل را به عنوان شی و یا وسیله ی رسیدن به هدف استفاده کنند. در این نوع رابطه فقط احترام به خود وجود دارد، نه به طرف مقابل، فقط خود فرد برایش اهمیت دارد، نه طرف مقابل. بناً یکی از شروط اساسی که مارتین بوبر برای برقرای ایجاد یک دیالوگ وضع میکند احترام به طرف مقابل به مثابه یک فرد و یا یک انسان میباشد، نه اینکه ما به طرف مقابل فقط به عنوان یک شی و یا وسیله ی نگاه کنیم که ما را برای رسیدن به اهداف فردی ما، بدون درنظر داشتن نتایج اخلاقی آن، کمک مینماید.

ما امروز در جهان و به خصوص در جامعه ی زنده گی میکنیم که همه چیز به سرعت در حال تغییر است. این تغییرات در علوم طبیعی و تکنالوژی چنان به سرعت و شتاب به پیش میرود که متخصصین این رشته ها هر روز میدان تازه ای را فتح کرده و یک قدم جلو تر میروند. اما این شتاب و جهش متأسفانه در علوم انسانی آنچنان که ایجاب مینماید شانه به شانه با این پیشرفت های تکنولوژیکی صورت نمیگیرد. که این ناهم آهنگی و عدم پیشرفت متناسب خود باعث ایجاد مشکلات زیادی در جوامع بشری شده اند. بخصوص ما افغانها که با کمال تأسف از هیچ کدام بهره ی آنچنانی نبرده ایم، نه از علوم طبیعی و نه هم از علوم انسانی. تمام آن چه از این دو برای ما رسیده است فقط تفاله هایی بوده است که دیگران قبلاً جویده اند و ما در جویدن دوباره آنها هنر نمایی میکنیم. متأسفانه دیالوگ و گفتگو های ما هم به همین شکل است. و بهتر خواهد بود اگر بگوئیم که ما اصلاً دیالوگ نداریم بلکه آنچه ما بنام دیالوگ میشناسیم و گاه گاهی انجام میدهیم همه مونولوگ اند. یعنی که ما یا شنونده هستیم و یا هم گوینده و هنوز این هنر را نیا موخته ایم که همزمان هم شنوند باشیم و هم گوینده. تعدادی همیشه شنونده اند و بلی بگو و عده ی دیگری هم همیشه گوینده و بلی بشنو. بناً هنوز تحمل شنیدن چیز هایی را که شبکه ی هزار ساله باورهای ما را زیر سوال میبرد و از جا تکان میدهد نداریم. ما اگر شنونده هستیم همان چیز هایی را میخواهیم بشنویم که همیشه شنیده ایم و از شنیدن شان کیف کرده ایم، و

اگر گوینده هستیم از هر نوع پرسش تازه و نا آشنا ترس و بیم داریم تا موقعیت اجتماعی ما خدشه دار نشود.

در کنار این بازدارنده گی فرهنگ خودی که در طول تاریخ مانع حرکت و پویانده گی تمام جامعه شده است، یکی هم میراثی است که از افلاطون برای عده ی کثیری از باسوادان جامعه ما رسیده است تا به این وسیله هر گونه صدای مخالف را به سفسطه و سفسطه گویی متهم کنند و به این صورت از گفتگو و پرسش و پاسخ گریز نمایند. افلاطون با آنکه خود بالای شانه های سوفسطائیان سوار شده بود تلاش زیاد کرد تا آنها را خرد و خمیر کرده و به زمین بزند، که البته این تلاش هایش بسیار موثر هم واقع شد. میراثی که بعد از دو هزار سال هنوز هم سلاحی موثری است در دست آنهایی که از بحث و گفتگو وحشت دارند. افلاطون با آنکه شدیداً مخالف سوفسطائیان بود با آنهم دانسته و یا نادانسته بعضی از نظریات آنها را به عاریت گرفته بود به خصوص شیوه دیالکتیکی را که در دیالوگ های خود بکار میبرد که یکی از ابتکارات سوفسطائیان بود. همچنان فراموش نباید کرد که بخش عمده ی از آموزه های پست مدرنیست ها برای بار اول توسط همین سوفسطائیان مطرح شده است.

داوید بوهم فزیکدان مشهور بریتانیایی امریکایی الاصل که تحقیقات گسترده ی در ساحه ی فزیک کوانتوم، فلسفه ی ذهن و خود آگاهی کرده است بدین باور است که "دیالوگ روشی است که ما را قادر میسازد تا به صورت جمعی مشاهده کنیم که

چگونه نیت ها و ارزش های پنهان و نا مرئی ما میتواند رفتار ما را کنترل کند، و چگونه تفاوت های نا نوشته ی فرهنگی باعث کشمکش ها و برخورد هایی میشوند، بدون آنکه ما خود از آنها آگاهی داشته باشیم. بناً دیالوگ میتواند به عنوان میدانی دیده شود که در آن آموزش جمعی صورت میگیرد و از درون آن احساس افزایش هماهنگی، دوستی و خلاقیت و ابتکار ظهور میکند."

گفتگوی که یکطرف میگوید و طرف دیگر فقط میشنود به این معنی است که یا هر دو به یک نظر اند که در آن صورت ضرورت به دیالوگ نیست و یا هم اینکه اصلاً یک طرف به سخنان طرف مقابل گوش نمیدهد، و پیش دآوری که در مورد جانب مقابل دارد برایش این اجازه را نمیدهد تا با جدیت و با سینه ی باز به حرف های او گوش بدهد، بلکه قبل از آنکه سخنان جانب مقابل تمام شده باشد خود درگیر یک دیالوگ درونی با خود می باشد و آماده ساختن جوابی است برای شکست دادن طرف مقابل نه برای یافتن راهی نا رفته ی و یا باز کردن گره کوری.

در چنین یک گفتگویی افکار دو طرف بجای اینکه با یکدیگر درگیر شوند و از این درگیری و امتزاج با یکدیگر راه حل های تازه ی بوجود بیاید، از کنار یکدیگر میگذرند، و آنچه هم نتیجه میشود برخورد ایست فقط بین حاملین این افکار نه خود افکار با یکدیگر. پس در یک دیالوگ توجه به روند تفکر

اهمیت بیشتر دارد نسبت به محتوای فکر، چرا که به قول داوید بوهم طبیعت و ماهیت دیالوگ پژوهش و آموزش است.

به این معنی که ما در یک دیالوگ نباید به این نکته زیاد اهمیت بدهیم که طرف مقابل کی است و محتوای فکری اش چگونه است و توانایی فکری اش به کدام سطح است. بلکه ما باید به همان اندازه اهمیت و احترام به نظر یک فرد معمولی داشته باشیم که به یک دانشگاه رفته و درجه دار داریم. ما باید به همان اندازه تمام وجود خود را گوش بسازیم و گوش بدهیم به یک فرد بی سواد که به یک پروفیسور دانشگاه گوش میدهم.

و با لایحه اگر می‌خواهیم گفتگوهای ما همان طور که داوید بوهم می‌گوید یک آموزش جمعی باشد که از درون آن احساس ابتکار و خلاقیت ظهور کن، باید نه تسلیم خود کم بینی شویم و نه هم بر بام خود بزرگ بینی ها بالا شده و دیگران را تحقیر نمائیم. و نه هم آنچنان که سارتر می‌گوید آرزوی خدایی شدن را در سر پیورانیم، به این امید که باور های ما جاودانی و ابدی شوند.

زیر سوال بردن و با تبر زدن به تنه ی خشکیده این درختان هزار ساله است که تغیر و دگرگونی ایجاد میشود و باز این دگرگونی ها خود سبب ایجاد پرسش های تازه میشود که ایجاب دیالوگ و گفتگو را میکند. اما در جامعه ی که تغیر نیست در جامعه ی که پرسش گناه است و همه پرسش ها برای خود پاسخی دارند که در لوح محفوظ ثبت شده است ، چه این پاسخ

ها قانع کننده باشند و چه هم نباشند، نه دیالوگی وجود دارد و نه هم گفتگویی.

تاریخ سه ده ی اخیر به صراحت برای ما این درس را داد که با یک تازی و بدون دیا لوگ و گفتگو و احترام به یکدیگر به هیچ جایی نخواهیم رسید. این که ما بار ها نشسته ایم و گفتگو کرده ایم بدون آن که به نتیجه ی که یک گام ما را به سوی هدف مشترک ما نزدیک بسازد رسیده باشیم، خود نشاندهنده ی این است که اصلاً دیالوگی در کار نبود است. چه بسا اینکه بعضاً بعد از پایان گفتگو ها بر جنجال های ما افزوده شده است.